

از نقدهای شاکر چنین برمی آید که ارزیابی او درباره شرق شناسی عمدتاً ناظر به نسل نخست مستشرقان است که در پیوند با سیاست و استعمار بوده و چراغ راه سیاستمداران و استعمارگران به شمار می رفتند.

غالباً امتحان کنندگان از امتحان دهندگان با اطلاع تر نیستند) دادند و به توسل به یکی از وسایل به سمت معلم السنه شرقیه نایل آمدند، دیگر تدریس آن زبان و غالباً چندین زبان دیگر در آن واحد، مثلاً فارسی و عربی و ترکی، با جمیع علوم و فنونی که به آن زبان ها مدون شده اند و جمیع لهجات متکثره متنوعه آن ها همه محول به ایشان می شود و ایشان بدون خجالت و ترس از افتضاح (چون تمیزی در بین نیست) در عموم این السنه و علوم و فنون ادعای اطلاع می کنند و درس می دهند و تألیفات می نمایند و صاحب آرای مخصوصه تازه می شوند و گاه نیز برخی کتاب های بیچاره فارسی یا عربی یا ترکی را گرفته، آن ها را مسخ کرده، مملو از اغلاط فاحشه به طبع می رسانند، در صورتی که معلمین زبان یونانی و لاتینی مثلاً، که عموم طبقات ناس کمابیش از آن دو زبان مستحضرند، چون گوی و میدان حاضر است، هرگز چنین ادعاها، بلکه عشری از اعشار آن ها را ممکن نیست بکنند و فقط به تخصص در یک شعبه کوچک محدودی از آن دو زبان قناعت کرده، با راز آن گلیم باریک خود جرئت ندارند درازتر کنند.

مقصود این است که هم وطنان عزیز من به الفاظ باطمینان «معلم السنه شرقیه» و عضو انجمن عامی فلان یا آکادمی بهمان غره نشوند و هر گز همتی را که از طرف اروپا به امضای هر مجهولی می آید، چشم بسته، بدون آنکه آن را به محک اعتبار بزنند، وحی منزل ندانند، و در هر چیزی عقل خداداد را که معیار تمیز حق از باطل فقط اوست توأم با علم اکتسابی میزان قرار داده، همه چیز را با آن ترازو بسنجند تا راه از چاه و «خضر» را از غول گمراه باز شناسند.^{۳۴}

او در نامه های خود به دیگران، از جمله تقی زاده، مستشرقان را یکسره به باد نقد گرفته و نقدهایی را بر آثار تحقیق و چاپ شده توسط ایشان وارد می کند که از سنخ نقدهای شاکر در زمینه تاریخ و ادبیات عرب بر کسانی همچون روزنتال است. توضیح آنکه قزوینی هم مانند شاکر مدعیات مستشرقان را مثنوی مطالب پوچ بی معنی و اجتهادات بی اساسی مؤسس بر احتمالات نیشغولی و فرضیات وهمی و خیالات چرسی و هواجس بنگی و وسواس این نوع معروف از مستشرقین می داند؛ همان ها که در یک دو سال تحصیل مدعی فهم جمیع علوم شرقی و جمیع السنه شرقیه شده و بلکه صاحب آرای مستقله و اجتهادات مخالف اجماع کل مسلمین و عقاید مضحک، که منشأ آن ها جهل به عادات و رسوم و علوم و آداب مسلمین است، می شوند. به باور قزوینی (درست مانند شاکر) در دو کتاب ماسینیون که پس از جنگ منتشر کرده مطالبی آمده است که در بلاد اسلام هر بچه طلبه ای و بلکه هر پیرزنی آن ها را می داند.

نقد و بررسی

از نقدهای شاکر چنین برمی آید که ارزیابی او درباره شرق شناسی عمدتاً ناظر به نسل نخست مستشرقان است که در پیوند با سیاست و استعمار بوده و چراغ راه سیاستمداران و استعمارگران به شمار می رفتند، اما با گذشت زمان نسل های

دیگری پای به عرصه مطالعات اسلامی گذاشتند که از قضا خود منتقد اسلافشان بودند و آگاهی ایشان از زبان، فرهنگ و تمدن مسلمانان به اندازه ای بود که احترام بزرگان علم و ادب در سرزمین های اسلامی را نیز برمی انگیزتند. برای نمونه، مجتبی مینوی درباره ادوارد براون از تسلط حیرت آور او به زبان فارسی و احادیث مسلمانان گفته، چنان که با همه سخت گیری اش در ارزیابی نوشته های دیگران، آنچه که براون درباره بابیه، ازلیه و بهائیه نوشته است را از حیث وسعت و جامعیت در میان پژوهش های دیگر به همه زبان های دنیا کم نظیر و چه بسا بی نظیر خوانده است. حتی خود قزوینی که با دیده تردید به مستشرقان می نگریست با او همکاری و دادوستد علمی داشت. مینوی حتی ادعای بزرگ تری را مطرح کرده و می گوید: «اینکه بعد از جنگ عالم گیر سابق تغییر فاحشی در رویه سیاست انگلستان نسبت به ایران حاصل شد و حکومت بریتانیای کبیر بنای سیاست خود را بر موافقت زیادتری با مصالح ایران و جانب داری بیشتری از قوم ایرانی نهاد تا حد زیادی منوط به کوشش هایی است که ادوارد براون در راه شناساندن کشور و ملت ایران به قوم انگلیس و سیاستمداران انگلستان به خرج داده است».^{۳۵}

به عنوان نمونه ای متأخر، می توان از هارالد موتسکی سخن گفت که پژوهش های او درباره سرچشمه های تاریخ فقه اسلامی و همچنین سیره پیامبر (ص) و جمع قرآن در نوع خود کم نظیر است و آشکارا در نقطه مقابل رویکرد تجدید نظرطلبان (Revisionists) قرار دارد. آیا با نگاه شاکر می توان کسی را که با استفاده از روش تحلیل «اسناد-متن» تلاش داشته تا اصالت دسته ای از روایات فقهی و همچنین گزارش های مربوط به سیره نبوی را اثبات کند و، در برابر نگاه تجدید نظرطلبان، با استفاده از همین روش، روایات جمع قرآن را مربوط به قرن یک می داند، دارای نگاه استعماری و همچنین کینه نسبت به اسلام دانست؟

افزون بر این نکات، ارزش علمی برخی از آثار نوشته شده توسط مستشرقان به اندازه ای است که بیش از آنان مورد استفاده خود مسلمانان قرار گرفته و حتی توسط خود پژوهشگران مسلمان تکمیل شده است. برای نمونه مجموعه سترگی که بروکلان درباره تاریخ نوشته های عربی آغاز کرده بود به توصیه او توسط پژوهشگر فقید ترک، فؤاد سرزگین، که نگاهی ضد تجدید نظرطلبانه به میراث اسلامی داشت، پی گرفته شد و با نام *Geschichte des Arabischen Schrifttums* منتشر شد.

در هر صورت گویی محمود شاکر مجموعه استشرق را یکسره دارای هدفی واحد دانسته و تقکیکی میان نسل های گوناگون آن قائل نشده است. برای نمونه، استشرق آلمانی در موارد بسیاری تحقیق و نشر میراث اسلامی را در همکاری با خود مسلمانان و با نظر علمای الأزهرا یا دیگر دانشمندان مسلمان پیش می برده است.

نکته آخر اینکه کمترین دستاورد شرق شناسی برای جهان اسلام این بود که مسلمانان را متوجه میراثی نمود که تا پیش از تحقیق و نشر مخطوطاتش کمتر مورد توجه قرار می گرفت و اساساً همتی نیز برای احیای این میراث وجود نداشت. در پی این پدیده